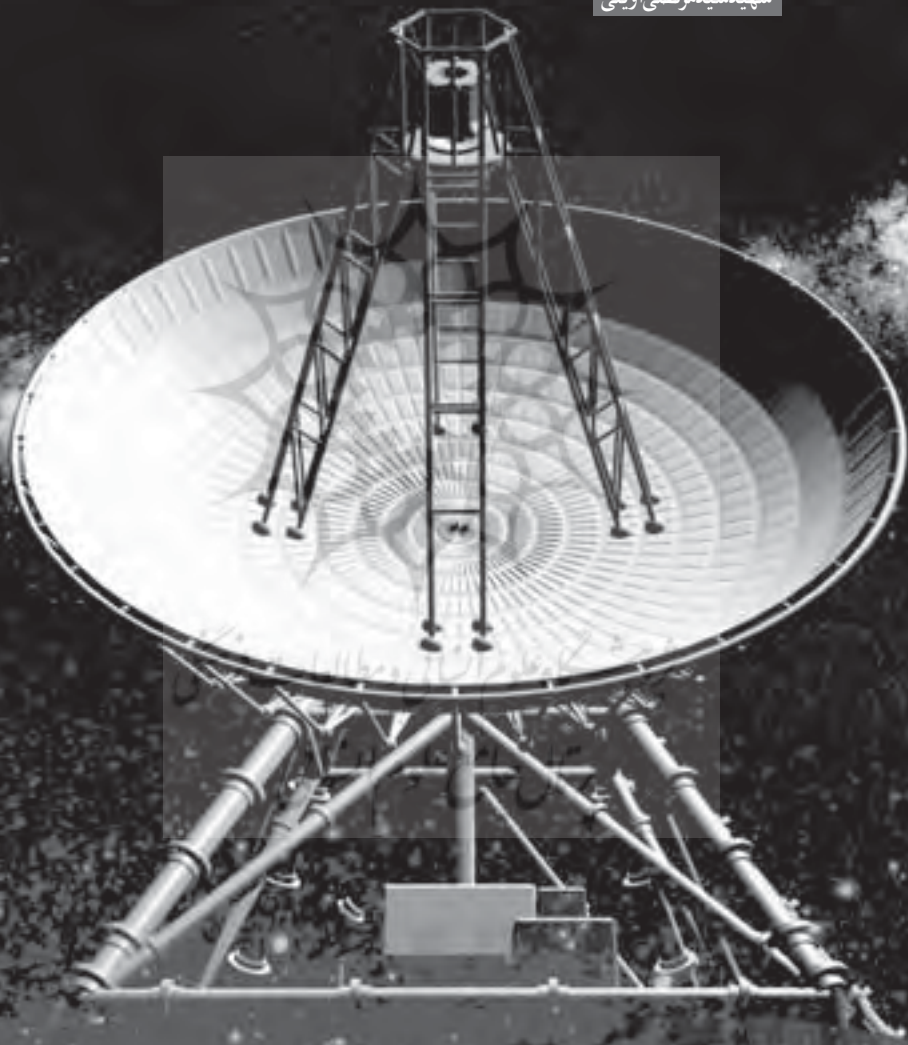


انفجار اطلاعات

شهید سید مرتضی آوینی





فرخزاد... که با کشور سیدمجتبی نواب صفوی و حاج مهدی عراقی روبه‌رو یافت. و انقلاب اسلامی در داخل مرزهای «سپهر اطلاعاتی» غرب روی داد، در یک جزیره ثبات. و پیروز هم شد.

مهم این جاست که واقعه‌ای نظیر این باز هم در هر نقطه دیگری از جهان می‌تواند روی دهد. من شهر «دوشنبه» را پیش از آن‌که به تسخیر رحمان نبی‌آف و ارتش سرخ درآید دیده بودم. در آن جا باروشن‌فکرانی آشنا شدیم که تو گویی از زمان سامانیان آمده بودند و در نماز جمعه در صف نمازگزارانی ایستادم که خارج از آتمسفر رسانه‌های گروهی و در عصر ابوحنیفه می‌زیستند. و هم اکنون مگر در شرق اروپا و در میان مسلمانان حوزه بالکان چه می‌گذرد؟ تصویری که ما در مجله «سوره» چاپ کردیم بسیار گویاست: جوانی با گیسوان بلند و عینک رمبویی پیشانی‌بندی بسته است که روی آن نوشته: «الله اکبر، جهاد». و این واقعه در میان مرزهای کنترل شده سپهر اطلاعاتی غرب روی داده است؛ و مگر جایی در کره زمین هست که بیرون از این مرزها باشد؟ دهکده جهانی واقعیت پیدا کرده است، چه بخواهیم و چه نخواهیم، و ماهواره‌ها مرزهای جغرافیایی را انکار کرده‌اند. این همان دهکده‌ای است که گرگوار سامسا در آن چشم باز کرده است. این همان دهکده‌ای است که مردمانش صورت مسخ شده «کرگدن»‌های اوژن یونسکو را

کردند و ارتشی هم که ده‌ها میلیارد دلار خرج آن شده بود به انفعالی گرفتار آمد که چاقو در برابر دسته خویش دارد: چاقو دسته‌اش را نمی‌برد. مردم چه می‌خواستند؟ عجیب این جاست. مردم چیزی می‌خواستند که هرگز با عقل حاکم بر دنیای جدید جور در نمی‌آمد: حکومت اسلامی. نمونه‌ای هم که برای این حکومت سراغ داشتند به سیزده قرن پیش باز می‌گشت. مردم ایران این «پیام» را از کدام رادیو و تلویزیون، فیلم و یا تئاتری گرفته بودند؟ این پرسشی بود که غرب نمی‌توانست به آن جواب گوید. مهم نیست که غرب این نوع حرکت‌های اجتماعی را چه می‌نامد: بنیادگرایی، ارتجاع و یا هر چیز دیگر... مهم این است که این واقعه نشان داد «حصارهای اطلاعاتی قابل اعتماد نیستند.»

بینید! واقعه شگفت‌آوری که رخ داده بود این بود که غرب ناگهان خود را نه با کشور جشن هنر شیراز و آربی اوانسیان و «اسرار گنج دره جنی» و «دایی جان ناپلئون» و جشن‌های دو هزار و پانصد ساله و فریدون

باید از این اندیشه که
حصارهایی بتوانند ما را از
شهر ماهواره‌ها محفوظ دارند بیرون
شد و «خانه را در دامنه آتشفشان بنا
کرد». باید در روپرو شدن با واقعیت، به
اندازه کافی جرأت و شجاعت داشت.
غرب چنین است که در عین ضعف،
بیش‌تر از همیشه رجز می‌خواند
تا خود را در پناه و هم حفظ
کند

واقعه شگفت‌آوری که
رخ داده بود این بود که غرب
ناگهان خود را نه با کشور جشن هنر
شیراز و آربی اوانسیان و «اسرار گنج دره
جنی» و «دایی جان ناپلئون» و جشن‌های
دو هزار و پانصد ساله و فریدون فرخزاد... که با
کشور سیدمجتبی نواب صفوی و حاج مهدی
عراقی روبه‌رو یافت. و انقلاب اسلامی در
داخل مرزهای «سپهر اطلاعاتی» غرب
روی داد. در یک جزیره ثبات. و
پیروز هم شد.

انفجار اطلاعات! نمی‌دانم چرا من از این تعبیر آن‌چنان که باید نمی‌ترسم و حتی چه بسا مثل کسی که دیگر صبرش تمام شده است از فکر این‌که جهان به سرنوشت محتوم این عصر نزدیک‌تر می‌شود خوشحال می‌شوم. نیچه خطاب به فیلسوفان می‌گوید: «خانه‌هایتان را در دامنه‌های کوه آتشفشان بنا کنید» و من همه کسانی را که در جست‌وجوی حقیقتند مخاطب این سخن می‌یابم. «گریختن» مطلوب طبع کسانی است که فقط به عافیت می‌اندیشند و اگر نه، مرگ یک‌بار، زاری هم یک‌بار.

دهکده جهانی واقعیت پیدا خواهد کرد، چه بخواهیم و چه نخواهیم. این حقیقت، تنها ما را که شهروندان مطیعی برای این دهکده بزرگ نیستیم مضطرب نمی‌دارد و بلکه غرب را هم چه بسا بیش‌تر از ما به اضطراب می‌اندازد. ما شهروندان مطیعی برای دهکده جهانی نیستیم؛ این سخن نیاز به کمی توضیح دارد.

شهروند مطیع کسی است که وجود فردی‌اش مستحیل در جامعه‌ای است که پیرامون او وجود دارد. اعتراضی ندارد. استدلال‌های رسمی را می‌پذیرد و در صدق گفتار سیاستمداران تردید روا نمی‌دارد. تا آن‌جا تسلیم قوانین محلی است که عدالت را نه قبله قانون، که تابع آن می‌بیند. به آن‌چه فرامی‌خوانندش روی می‌آورد و از آن‌چه باز می‌دارندش پرهیز می‌کند. دروازه‌های گوش و چشم و عقلش برای پیام‌های پرویاگاندا باز است و مثلاً در ایران خودمان وقتی می‌شنود که «بانک فلان، بانک شماسست»، باور می‌کند و پولش را در بانکی انبار می‌کند که جایزه بیش‌تری می‌دهد... و از این قبیل. و خوب! دهکده جهانی هم برای آن‌که سر پا بماند به شهروندان مطیعی نیاز دارد که سرشان در آخور خودشان باشد.

در آغاز دهه هشتاد میلادی واقعه بسیار شگفت‌آوری در کره زمین روی داد که غرب را از خواب غفلتی که به آن گرفتار آمده بود خارج کرد. در نقطه‌ای از کره زمین که یکی از غلامان خانه‌زاد کاخ سفید حکومت می‌کرد، ناگهان میلیون‌ها نفر از مردم از خانه‌ها بیرون ریختند و فارغ از ملاحظات و معادلات غریزی مربوط به حفظ حیات، سینه در برابر گلوله‌ها سپر



بیش از یک قرن است که علی الظاهر هیچ تمدنی به جز تمدن غرب در سراسر سیاره زمین وجود ندارد. همه جا در تسخیر این

صورت از حیات بشری است که تمدن غرب با خود به ارمغان آورده است. هیچ یک از اُمم عالم نتوانسته‌اند نه در زبان، نه در فرهنگ، نه در معماری، نه در حیات اجتماعی و نه در زندگی فردی، خود را از تأثیرات تمدن غرب دور نگاه دارند. و اکنون که با وجود ماهواره‌ها، مرزهای جغرافیایی نیز انکار شده است و آینه جادو در یکایک خانه‌های این دهکده به هم پیوسته جهانی نفوذ کرده است، عقل سطحی چنین حکم می‌کند که دیگر هیچ چیز نمی‌تواند حکومت جهانی مفیستوفلس آراحتی به لرزه بیندازد، چه رسد به آن که آن را به انقراض بکشاند. اما چنین نیست. میلان کوندرادر «هنر رمان» از تناقض‌هایی خاص این آخرین دوران تمدن غرب نام می‌برد که آن‌ها را «تناقض‌های پایانه‌ای»^۱ می‌خواند. مثالی که او می‌آورد می‌تواند پرده ابهام از این تعبیر به یک سو زند:

در طی عصر جدید، عقل دکارتی همه ارزش‌های به ارث رسیده از قرون وسطی را، یکی پس از دیگری تحلیل می‌برد. اما، در زمان پیروزی تام و تمام عقل، این عنصر غیر عقلی محض (قدرتی صرفاً در پی خواست خویشتن) است که بر صحنه جهان تسلط خواهد یافت؛ زیرا دیگر هیچ نظامی از ارزش‌های مقبول همگان وجود ندارد که بتواند مانع پیشروی آن شود.^۲

اگر واقع‌گرا باشیم جنگ جهانی دوم را یکی از ترمینال‌هایی خواهیم یافت که ذات پارادوکسیکال^۳ غرب در آن ظهور یافته است. نمی‌دانم شما جنگ کویت را چگونه تفسیر می‌کنید، اما من در آن یک تناقض می‌بایم؛ تناقضی که شاخک‌های حس ششم بسیاری از متفکران غربی - و از جمله نوام چامسکی^۴ - آن را دریافت. غرب پیروزی خود را در جنگ کویت در میان یک حس

**غرب، از همان آغاز،
غایتی مگر برپایی یک حکومت
جهانی نداشته است و هم اکنون
نیز چه آنان که از حاکمیت ماهواره‌ها
به وحشت افتاده‌اند و چه آنان که
مشتاقانه چنین روزی را انتظار می‌برند،
هر دو، حاکمیت ماهواره‌ها را با حاکمیت
جهانی غرب یکسان گرفته‌اند؛ و هر
دو اشتباه می‌کنند.**

بپذیرفته‌اند. همان دهکده‌ای که مردمانش «در انتظار گودو» هستند. این همان دهکده‌ای است که در آن مردمان را به یک صورت واحد قالب می‌زنند و هیچ‌کس نمی‌تواند از قبول مقتضیات تمدن تکنولوژیک سر باز زند. این همان دهکده‌ای است که بر سر ساکنانش آنتن‌هایی روییده است که یکصد و پنجاه کانال ماهواره‌ها را مستقیماً دریافت می‌کنند. این همان دهکده‌ای است که در آن روبات‌ها عاشق یکدیگر می‌شوند. این همان دهکده‌ای است که در آن «ترمیناتور دو»^۵ به سی سال قبل باز می‌گردد و خودش را از بین می‌برد. این همان دهکده‌ای است که در آن «بت من» و «ژوکر» با هم مبارزه می‌کنند. این همان دهکده‌ای است که در تلویزیون‌هایش دختران شش ساله را آموزش جنسی می‌دهند، همان دهکده‌ای که در آن گوسفندهایی با سر انسان و انسان‌هایی با سر خوک به دنیا می‌آیند. این همان دهکده‌ای است که در آن تابلوی «مسیح از ورای ادرار» ماه‌ها توجهات همه رسانه‌های گروهی را به خود جلب می‌کند. این همان دهکده‌ای است که در آن دویست و چهل و شش نوع تجاوز جنسی رواج دارد... اما عجیب این جاست که باز هم این همان دهکده جهانی است که در نیمه شب‌هایش ماه، هم بر کازینوهای «لاس و گاس» تابیده است و هم بر حسینه «دو گوه» و گورهایی که در آن بسیجیان از خوف خدا و عشق به او می‌گریسته‌اند. دنیای عجیبی است، نه؟



اضطراب همگانی جشن گرفت و این اضطراب، از جمله در لوس آنجلس، نشتری شد که دمل چرکین یک اعتراض واقعی را ترکاند.

غرب، ذاتی پارادوکسیکال دارد و این پارادوکس‌های پایانه‌ای، سرنوشت محتومی هستند که تمدن امروز به سوی آن راه می‌سپرده است. انفجار اطلاعات از همین ترمینال‌هایی است که تناقض نهفته در باطن تمدن امروز را شکار خواهد کرد. وقتی حصارهای اطلاعاتی فرو بریزد مردم جهان خواهند دید که این دژ ظاهر مستحکم بنیان‌هایی بسیار پوسیده دارد که به تلنگری فرو خواهند ریخت. قدرت غرب، قدرتی بنیان گرفته بر جهل است و آگاهی‌های جمعی که انقلاب‌زا هستند به یکباره روی می‌آورند؛ همچون انفجار نور. شوروی نیز تا آن‌گاه که فصل فروپاشی‌اش آغاز نشده بود خود را قدرتمند و یکپارچه نشان می‌داد و غرب نیز آن را همچون دشمنی بزرگ در برابر خویش می‌انگاشت. تنها بعد از فروپاشی بود که باطن پوسیده و از هم گسیخته شوروی آشکار شد.

اکنون در غرب همه چیز با سال‌های دهه ۱۹۳۰ تفاوت یافته است. مردم با اضطرابی که از یک عدم اطمینان همگانی برمی‌آید به فردا می‌نگرند. آن‌ها هر لحظه انتظار می‌کشند تا آن دژ اطلاعاتی که موجودیت سیاسی غرب بر آن بنیان گرفته است با یک انفجار مهیب فرو بریزد و آن روی پنهان تمدن آشکار شود. برای آن‌که ردیف منظم آجرهایی که متکی به یکدیگر هستند فرو ریزد، کافی است که همان آجر نخستین سرنگون شود. تمدن‌ها هم پیر می‌شوند و می‌میرند و از بطن ویرانه هاشان تمدنی دیگر سر بر می‌آورد. در آغاز، تمدن با یک اعتماد مطلق به قدرت خویش پا می‌گیرد و هنگامی که این احساس جای خود را به عدم اعتماد بخشید، باید دانست که موعد سرنگونی فرا رسیده است.

و اما درباره خودمان. نباید بترسیم. حصارها تا هنگامی مفید فایده‌ای هستند که دزدان شبرو بر زمین می‌زیند، اما آن‌گاه که

دزدان از آسمان فرود می‌آیند، چگونه می‌توان به حصارها اطمینان کرد؟ پس باید از این اندیشه که حصارهایی بتوانند ما را از شر ماهواره‌ها محفوظ دارند بیرون شد و «خانه را در دامنه آتشفشان بنا کرد.» باید در رویه‌رو شدن با واقعیت، به اندازه کافی جرأت و شجاعت داشت. غرب چنین است که در عین ضعف، بیش‌تر از همیشه رجز می‌خواند تا خود را در پناه وهم حفظ کند. جنگ کویت چنین بود و بنابراین، تنها اسیران حصارهای توهم را به وحشت دچار کرد نه آنان که ضعف و پیری این قداره‌بند مفلوک را در پس اعمال و اقوالش می‌دیدند.

می‌خواهم بگویم که خود ماهواره، در عالم واقع، آن همه ترس ندارد که ظنین این خبر در عالم وهم: «ماهواره دارد می‌آید» ظنین این خبر تا آن‌جا هراسناک است که بسیاری، از هم اکنون فاتحه همه چیز را خوانده‌اند: هویت ملی، اخلاق، زبان فارسی... چنان‌که پیش از آمدن تلویزیون نیز سخنانی چنین در افواه بود.

ماهواره مظهر آن پیوستگی جهانی است که تمدن جدید انتظار می‌برده است. آمریکا نیز مظهر آن اراده جمعی است که همراه با بشر جدید پیدا شده و در جست‌وجوی قدرت و استیلا، توسعه و اطلاق یافته است. «استیلا» و «ولایت» هم ریشه هستند و اگر بعضی از محققان، استیلامی غرب را بر عالم «ولایت طاغوت» خوانده‌اند، تعبیری را می‌جسته‌اند که بتواند مفاهیم جدید را در حوزه معرفت دینی معنا کند؛ و چه تعبیر درستی یافته‌اند. غرب، از همان آغاز، غایتی مگر برپایی یک حکومت جهانی نداشته است و هم‌اکنون نیز چه آنان که از حاکمیت ماهواره‌ها به وحشت افتاده‌اند و چه آنان که مشتاقانه چنین روزی را انتظار می‌برند، هر دو، حاکمیت ماهواره‌ها را با حاکمیت جهانی غرب یکسان گرفته‌اند؛ و هر دو اشتباه می‌کنند.

شهروند مطیع کسی است که وجود فردی‌اش مستحیل در جامعه‌ای است که پیرامون او وجود دارد. اعتراضی ندارد. استدلال‌های رسمی را می‌پذیرد و در صدق گفتار سیاستمداران تردید روا نمی‌دارد. تا آن‌جا تسلیم قوانین محلی است که عدالت را نه قبله قانون، که تابع آن می‌بیند. به آن‌چه فرامی‌خوانندش روی می‌آورد و از آن‌چه باز می‌دارندش پرهیز می‌کند.

اکنون در غرب همه چیز با سال‌های دهه ۱۹۳۰ تفاوت یافته است. مردم با اضطرابی که از یک عدم اطمینان همگانی برمی‌آید به فردا می‌نگرند. آن‌ها هر لحظه انتظار می‌کشند تا آن دژ اطلاعاتی که موجودیت سیاسی غرب بر آن بنیان گرفته است با یک انفجار مهیب فرو بریزد و آن روی پنهان تمدن آشکار شود. برای آن‌که ردیف منظم آجرهایی که متکی به یکدیگر هستند فرو ریزد، کافی است که همان آجر نخستین سرنگون شود.

پی‌نوشت‌ها

۱. سوره، مهر، ۷۱، صفحه دوم جلد.
۲. Judgement Day: Teminator، به کارگردانی جیمز کامرون، محصول سال ۱۹۹۱، آمریکا. - و.
۳. Mephistopheles، شیطان در افسانه «فاوست» (دکتر فاوستوس) که فاوست روح خود را در ازای قدرت به او می‌فروشد. - و.
۴. Paradoxes Teminaox.
۵. هنر زمان، صص ۵۰ و ۵۱. - و.
۶. متناقض. - و.
۷. Avram Noam Chomsky (۱۹۲۸)؛ زبان‌شناس نظریه‌پرداز سیاسی آمریکا. - و.



روز جمعه ۲۷ اردیبهشت و همزمان با روز «فن آوری و ارتباطات»، همایش «جوان، هویت، رسانه» توسط سازمان ملی جوانان و فصلنامه فرهنگ پویا، در مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی قم و با حضور گسترده جوانان برگزار شد. میهمانان ویژه این همایش، پرفسور حمید مولانا، استاد ارتباطات دانشگاه‌های آمریکا و نادر طالب‌زاده، کارگردان فیلم عیسی مسیح بودند. روز قبل از همایش در تهران، از پرفسور مولانا تجلیل شده بود. وی در جلسه نکوداشتی که برایش ترتیب داده بودند، شرکت کرد. پرفسور مولانا صبح پس از سخنرانی، در میزگردی با حضور نادر طالب‌زاده و دکتر شرف‌الدین شرکت کرده و در عصر همان روز در جمع نویسندگان و محققان جوان دانشگاه و حوزه به پرسش‌های آنان پاسخ دادند. آن‌چه در پیش روست خلاصه‌ای است از سخنرانی پرفسور حمید مولانا، دکتر نادر طالب‌زاده، میزگرد و پاسخ به سوالات.

